

افغانستان آزاد - آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: بهمن شفیق

۰۷ اپریل ۲۰۲۴

زدن یا نزدن - کدام پاسخ؟ - ۲

در تقابل با اسرائیل جمهوری اسلامی با نیروی دیگر نیز روبه رو است و آن نیرو جامعه مدنی سکولار ایرانی است. جامعه‌ای که به نوبه خود در تقابل با جمهوری اسلامی حتی دفاع از فوق ارتجاع دوران تورات اسرائیل را نیز روا می‌داند و تمام سنن همبستگی با فلسطین را با کینه و نفرت از مردم غزه و لبنان جایگزین کرده است. این نیرو امروز به مراتب بیش از ارتش اسرائیل برای جمهوری اسلامی ایران - و البته برای ایران به طور کلی - منشأ خطر است. به طور مشخص و برای جمهوری اسلامی، این نیرو موربانه ای است که از قبل همان جمهوری تغذیه کرده و اکنون خود نه فقط پایه‌های آن جمهوری، بلکه همچنین پایه‌های جامعه‌ای را که آن جمهوری دولتش را تشکیل می‌دهد را نیز می‌جود و می‌پوکاند. اگر اسرائیل قلدری است با ماهیچه‌های نیرومند اما قلبی ضعیف، جمهوری اسلامی ایران نیز مرد تنومندی است با استخوانهای پوک

پیروز شدن در برابر اسرائیل چندان دشوار که نیست هیچ، شاید بسیار ساده هم باشد. نه زرادخانه اتمی اسرائیل و نه صف جهانی حامیان آن، از امریکا گرفته تا المان و انگلستان و کانادا و فرانسه، هیچ کدام قادر به جلوگیری از حذف اسرائیل از جغرافیای سیاسی جهان نخواهند بود. تمام آن قدرت نظامی و آن موقعیت اقتصادی در بازارهای جهانی و آن موقعیت ویژه فرا قانونی اسرائیل در مناسبات بین‌المللی قادر به جبران ضعف بنیادی و ماهوی آن نیستند. اسرائیل شبیه قلدر گردن کلفتی با بازوانی ستبر و شانه‌هایی پهن اما با قلبی ضعیف است که دیگر توان رساندن خون به آن ماهیچه‌ها را ندارد. کافی است کسی بتواند آن قلدر را فقط کمی خسته کند. کارش تمام است.

قلب ضعیف اسرائیل بنیانهای ایدئولوژیکی است که این پست پیشقراول نظامی کولونیالیسم و امپریالیسم، این پادگان شبه دولت، بر آن بنا شده است. بنیانهایی که متعلق به جهانی سپری شده‌اند و اکنون موضوعیت خود را از دست داده و با متحجرتترین خرافات چند هزار ساله جایگزین شده‌اند. خرافاتی که شاید در قرون وسطی، آن هم در دوره‌های اولیه‌اش، می‌توانستند به عنوان هویت شکل دهنده به یک دولت، قوم یا هر جماعت دیگری کارکرد داشته باشند؛ در جهان به هم پیوسته قرن ۲۱ اما شاید حتی در موزه‌ها نیز نتوانند به اندازه کافی تماشایی جذب کنند تا چه رسد به این که برای تشکیل دولتی پایدار به کار آیند. اسرائیل در سیر تحولی ۷۵ ساله تمام جلوه‌های زیست مدرن و پست مدرن را از خود زدود و موجودیت خود را تماماً بر اسطوره‌های پیشا مدرنی بنا کرد که هیچ و مطلقاً هیچ پایه‌ای در واقعتهای جهان

امروز ندارند. شش ماه مقاومت و ۴۰ هزار شهید غزه به تمام جهانیان نشان داد که این موجود گندیده تنها به یمن تنفس مصنوعی و تزریق سرم های متعدد به حیات اهریمنی خود ادامه می‌دهد و بدون آن‌ها در چشم به هم زدنی به درک واصل خواهد شد. برای این کار فقط یک تیر خلاص لازم است. مسأله این است که چه کسی این تیر خلاص را شلیک خواهد کرد؟ آنچه جهان را همچنان محکوم به تحمل موجودیت این هیولای کریه کرده است، نه قدرت این هیولا بلکه ضعف کسانی است که در برابر آن قرار گرفته اند. حال بازگردیم به ایران که نه تنها در میان دول منطقه اکنون در رأس قطب مقابل و متخاصم با اسرائیل قرار دارد بلکه اسرائیل با حمله به کنسولگری اش عملاً آن را به دول فراخوانده است. پاسخ چیست؟

از آنچه بالاتر گفتیم باید روشن باشد که در کلی ترین سطح و بدون در نظر گرفتن آرایش درونی جوامع پیرامون اسرائیل، کسب پیروزی در برابر آن نه تنها ممکن بلکه همچنین وظیفه‌ای نه چندان دشوار است. با این حال برای تبیین دقیق‌تر نخست باید کمی هم درباره خصلت جنگ طرفین مذاقه کرد. به عبارتی باید به این پرسش پاسخ داد که اساساً پیروزی در این جنگ چیست؟ برای اسرائیل چیست و برای ایران چیست؟

جنگ غزه نخست و قبل از هر چیز برای فلسطینیان جنگی بر سر بود و نبود، بر سر موجودیت، بود. آنچه اما در این شش ماه واقع شد تبدیل همان جنگ به جنگی بر سر موجودیت برای خود اسرائیل نیز شد. برای اسرائیل پیروزی یک پیروزی دوگانه است، یعنی «حل نهائی» مسأله فلسطین و این نیز امکان‌پذیر نیست مگر با «حل نهائی» مسأله ایران. برای اولی «حل نهائی» یعنی پاکسازی غزه و کرانه باختری از ساکنان فلسطینی [این عکس برگردان همان «حل نهائی» مسأله یهود توسط نازی ها است] و گسترش دولت یهود از نهر تا بحر. و برای دومی یعنی قطع ارتباط کامل ایران نه فقط با مسأله فلسطین، بلکه همچنین خنثی نمودن تهدید منبعث از ایران برای همیشه، یعنی حذف ایران از تمام مناسبات کشورهای پیرامونی یعنی سوریه و لبنان. دستیابی به اینها موجودیت اسرائیل را تضمین می‌کند و شکست در دستیابی به این اهداف اکنون دیگر موجودیت خود این دولت جعلی را با مخاطره روبه رو می‌سازد.

اما برای ایران چه؟ پیروزی و شکست برای ایران چگونه تعریف می‌شوند؟

برای ایران تفاوت در این است که جنگ علیه اسرائیل تنها جنگی علیه آن نیست، جزئی از نبردی بزرگتر برای تعیین جایگاه جمهوری اسلامی ایران در نظم بین‌المللی است. نسبت اسرائیل با ایران تقریباً همان نسبتی است که بین اوکراین و روسیه برقرار بود. تعیین تکلیف در اوکراین فقط حل مسأله اوکراین نیست و حتی اساساً آن نیست، بلکه در درجه اول تعیین موقعیت روسیه در سلسله مراتب نظم بین‌المللی است. برای ایران نیز اساساً همین است. تفاوتها در ویژگی‌های فرهنگی و منطقه‌ئی و در قدرت طرفین و جایگاه دو طرف در آرایش بین‌المللی نافی اشتراک در تشابه دو رابطه روسیه-اوکراین و ایران-اسرائیل نیست. در هر دو این روابط طرف دوم، یعنی اوکراین و اسرائیل، هر کدام کل بلوک امپریالیستی غرب را نیز نمایندگی می‌کنند. شکست آنان شکست کل این بلوک نیز هست.

بر این اساس پیروزی ایران در جنگ با اسرائیل – و اینجا «جنگ» فقط در مفهوم محدود نظامی مد نظر نیست – به معنای پیروزی در تقابل خویش با غرب نیز خواهد بود. و یا به عبارت بهتر و جامع‌تر، رابطه با اسرائیل فقط تا آن حد می‌تواند خصلتی جنگی به خود بگیرد که رابطه با غرب اجازه آن را می‌دهد و رابطه با غرب مدتهاست که اجازه چنین چیزی را نمی‌دهد. نه این که غرب رفتار خود را تغییر داده باشد. غرب از همان ابتداء پذیرش نهائی جمهوری اسلامی را به پذیرش رابطه غیر خصمانه از سوی این جمهوری با اسرائیل منوط کرده بود و علی‌رغم هر افت و خیزی در رابطه با ایران، این محور اصلی تنظیم روابط با ایران را هیچ‌گاه کنار نگذاشت. این ایران بود که در این زمینه دچار

تغییر شد و از خصومت بنیادی ایدئولوژیکی با اسرائیل به سوی خصومت ستراتیژیک در چهارچوب موجود سیاست بین‌المللی تغییر جهت داد و در شش ماه گذشته نیز این را علناً به نمایش گذاشت.

بر این اساس اتخاذ سیاست از سوی ایران در واکنش به واقعه حمله به کنسولگری در دمشق، امری ابتداء به ساکن نیست. اگر بخواهیم گفتار مشهور کلوزویتس را به کار بگیریم که «جنگ ادامه سیاست است با ابزارهای دیگر»، برای فهم موقعیت ایران در جنگ حاضر با اسرائیل نیز از همین نقطه باید شروع کرد. به لحاظ منطقی اقدام متقابل ایران نیز ادامه سیاست پیشین با ابزارهای دیگر خواهد بود. مگر این که در درون خود نظام جمهوری اسلامی جابه جایی معینی در آرایش قدرت سیاسی صورت بگیرد که بیانگر تغییر چشمگیری در سیاست پیشین منطقه ئی جمهوری اسلامی یا به سمت تشدید کیفی تنازعات با اسرائیل و یا به عکس به سمت تشنج زدائی باشد. با آرایش کنونی اما پیش از هر چیز باید دید ادامه منطقی سیاست تاکنونی جمهوری اسلامی چه خواهد بود و در این چهارچوب داده شده سود و زیانهای اقدامات احتمالی چه خواهند بود.

جنگ غزه در شش ماه گذشته چهارچوبهای اصلی سیاست منطقه ئی جمهوری اسلامی را به گونه‌ای به مراتب روشن‌تر به نمایش گذاشت. اساس این سیاست را می‌توان در سه محور خلاصه کرد:

- نخست تقویت تسلیحاتی نیروهای محور مقاومت در کشورهای مختلف. امری که مثل همیشه کم یا بیش با چراغ خاموش انجام می‌گرفت.

- دوم دیپلماتیزه کردن جنگ غزه. تلاش وافر جمهوری اسلامی برای پرهیز از ظاهر شدن به عنوان نیروئی تک رو و همزمان ارائه تصویر بازیگری مسؤول در منطقه در هماهنگی با کلیه نیروهای منطقه ئی و جهانی؛ به ویژه اروپائی.

- و بالاخره سوم تلاش برای کنترل ابعاد نظامی جنگ در منطقه و ممانعت از تشدید غیر قابل کنترل اوضاع که به بارزترین وجهی در توقف حملات کتائب عراق به نیروهای امریکائی به درخواست جمهوری اسلامی نمایان شد.

بر این اساس چنانچه واکنش جمهوری اسلامی در امتداد منطقی سیاست سه گانه مزبور باشد، باید در انتظار واکنشی اساساً دیپلماتیک همراه با تشدید حساب شده تشنج بود. این تشدید حساب شده تشنج می‌تواند مثلاً ارسال تسلیحاتی مدرن تر به نیروهای محور مقاومت باشد و یا حتی وارد آوردن ضرباتی به برخی اهداف بدون به خطر انداختن جدی امنیت اسرائیل. چنین رویکردی می‌توانست شاید مؤثرترین مقابله با رژیم باشد که در مخصمه گرفتار شده است. چنین رویکردی یعنی کشاندن تقابل به سوی یک نبرد طولانی فرسایشی و در نبرد طولانی فرسایشی آن نیروئی دست بالا را خواهد داشت که از منابع ستراتیژیک بیشتری برخوردار باشد. چه منابع انسانی، چه توسعه عمقی و همه جانبه جامعه و چه فضای جغرافیائی لازم. و از همه این نظرها ایران آشکارا دست بالا را دارد. از این هم بیشتر، شاید مهم‌ترین برتری ستراتیژیک ایران در تقابل با اسرائیل در چشم اندازی است که اکنون ایران با پیوستن به پیمان های شانگهای و یوراسیا و بریکس در مقابل خود دارد و اسرائیل در طول دو سال جنگ اوکراین به درجه‌ای در تقابل با روسیه خود را از آن‌ها محروم کرد. ابتکارات فی البداهه ای نیز که در اشتراک با هندوستان و کشورهای عرب خلیج فارس در تقابل با چین و ابتکار یک کمربند یک راه آن شکل گرفته بودند، با طوفان الاقصی به کلی محو شده اند [گو این که حتی پیش از آغاز جنگ غزه نیز از چشم اندازی واقعی برای تحقق برخوردار نبودند و اساساً به مثابه اهرمی در تقابل با چین بدون توجه اقتصادی مناسب و حتی بدون چشم انداز تحقق تکنولوژیک طراحی شده بود. تنها ایجاد خطوط راه آهن لازم برای آن سالها طول می‌کشید و اگر قرار بود پروژه به سرعت اجرائی شود تنها چین از نظر تکنولوژیک قادر به عملی کردن آن بود. یعنی نقض غرض]. پیمان ابراهیم هم فعلاً به بایگانی سپرده شده است.

در چنین صورتی دقیقاً آن چیزی حاصل می‌شد که تقریباً سه هزار سال پیش سون تسه عنوان کرده بود که «بزرگترین موفقیت شکستن مقاومت دشمن بدون ورود به جنگ است» و «کسی حقیقتاً پیروز است که بدون جنگیدن به آن دست یافته باشد». و در تقابل با اسرائیل دستیابی به چنین فتحی امروز بیش از هر زمان دیگر قابل تصور است. این دشمنی است در ضعیفترین لحظه از موجودیت خویش و مهمتر از آن بدون کمترین چشم انداز روشنی از آینده. بر این دشمن به راحتی می‌توان پیروز شد. مشروط بر این که...

و دقیقاً در اینجا است که معضل جمهوری اسلامی آغاز می‌شود. برای پیروزی بر اسرائیل، مانند هر نبرد دیگری، باید اساسی‌ترین نقاط ضعف وی را مورد حمله قرار داد و اساسی‌ترین نقطه ضعف اسرائیل ناهمزمانی آشکار وی با دوران معاصر و فقدان مشروعیت عمومی و جهانی آن است. اسرائیل امروز در وضعیتی حتی بدتر از آفریقای جنوبی دوران آپارتاید قرار دارد. آپارتاید آفریقای جنوبی تا این حد مورد تنفر مردم کل جهان قرار نداشت به این دلیل که بزرگترین بخشهای مردم جهان حتی دقیقاً نمی‌دانستند که در آنجا چه می‌گذرد. مورد اسرائیل تماماً متفاوت است. واقعه نگاری لحظه به لحظه جنایات شنيع و درنده خوئی سربازان آن در تقابل با غیر نظامیان در تمام جهان در معرض دید همگان قرار دارد و تمام پوشش رسانه‌ئی حامیان آن نیز قادر به پنهان کردن آن نیست. از زمان المان نازی به این سو، اسرائیل حقیقتاً منفورترین رژیم جهان را شکل داده است و این تنفر رو به افزایش اصلی‌ترین عاملی است که می‌تواند به فروپاشی این دولت جعلی منجر شود. ایران می‌توانست و می‌تواند وقایع سه گانه روز ۱۳ فروردین- حمل- را، از حمله به کاروان امدادگران تا حمله به بیمارستان و حمله به کنسولگری، را تبدیل به اهرمی نیرومند برای شکل دادن به یک کمپین رسانه‌ئی و دیپلماتیک وسیع و بین‌المللی به کار بگیرد و همزمان تقویت میدانی نیروهای محور مقاومت را ادامه داده و اسرائیل را به سمت سرنوشت گریزناپذیر اضمحلال براند.

این البته نمی‌تواند نبردی کوتاه مدت یا جنگی برق آسا - به قول المانی ها Blitzkrieg- باشد. زمان می‌خواهد و استمرار. و مشکل دقیقاً همینجاست. مشکل در این است که جمهوری اسلامی امروز ایران حتی توان سازمان دادن به چنین نبردی را نیز ندارد. اگر عدم مشروعیت و ورشکستگی اخلاقی پاشنه آشیل اسرائیل است، این پاشنه آشیل از سوی کسی می‌تواند هدف قرار بگیرد که خود از این نظر مشکلی نداشته باشد. برای جمهوری اسلامی چنین نیست. در تقابل با اسرائیل جمهوری اسلامی با نیروئی دیگر نیز روبه رو است و آن نیرو جامعه مدنی سکولار ایرانی و دیاسپورای گسترده آن در خارج از کشور است. جامعه‌ای که به نوبه خود در تقابل با جمهوری اسلامی حتی دفاع از فوق ارتجاع دوران تورات اسرائیل را نیز روا می‌داند و تمام سنن همبستگی با فلسطین را با کینه و نفرت از مردم غزه و لبنان جایگزین کرده است. این نیرو امروز به مراتب بیش از ارتش اسرائیل برای جمهوری اسلامی ایران - و البته برای ایران به طور کلی- منشأ خطر است. به طور مشخص و برای جمهوری اسلامی، این نیرو موربانه ای است که از قبل همان جمهوری تغذیه کرده و اکنون خود نه فقط پایه‌های آن جمهوری، بلکه همچنین پایه‌های جامعه‌ای را که آن جمهوری دولتش را تشکیل می‌دهد، نیز می‌جود و می‌پوکاند. اگر اسرائیل قلدری است با ماهیچه‌های نیرومند اما قلبی ضعیف، جمهوری اسلامی ایران نیز مرد تنومندی است با استخوانهای پوک. اسرائیل در ۱۳ فروردین-حمل- کنسولگری ایران در دمشق را مورد حمله قرار داد، حمله به استخوانهای پوک آن اما مدتهاست در جریان است و با حمله به کنسولگری تشدید نیز شده است. اکتفای جمهوری اسلامی به پاسخی ستراتیژیک و دراز مدت تر یعنی تن دادن به این نبرد روانی در درون و با خود جامعه مدنی ایرانی و احزاب و دستجات اپوزیسیون که با تحقیر جمهوری اسلامی و ارگانهای نظامی آن، مقاومت اخلاقی و فروپاشی اخلاق مبارزاتی نیروهای آن را هدف قرار داده و خواهند داد. امری

که به نوبه خود به اشاعه یأس و ناامیدی در پایه‌های وفادار به نظام و ریزش هر چه بیشتر آن‌ها منجر خواهد شد. و این هم چیزی است که نظام جمهوری اسلامی امروز به هیچ وجه توان مقابله با آن را ندارد.

برای مقابله با این هجوم بی‌وقفه و شبانه روزی، نیاز به چیزی است که جمهوری اسلامی مدتهاست آن را از دست داده است. اگر اسرائیل دیگر اسرائیل دوران کیبوتص‌های سوسیالیستی و اتحادیه‌های کارگری صهیونیستی نیست و جای خود را به یک اسرائیل فوق ارتجاعی مذهبی-صهیونیستی [و در عین حال رادیکال بازار آزادی] داده است، جمهوری اسلامی ایران نیز دیگر حتی از نظر ایدئولوژیک هم جمهوری کوخ نشینان و مستضعفان نیست. این جمهوری است که رسماً فقر و فاقه کارگران را پیش شرط و رکن اساسی توسعه خویش معرفی کرده و مراجع اخلاقی آن را خطیبان جمعه ای فاسد و سردمدارانی فاسد تر تشکیل می‌دهند.

جمهوری که از توده‌های پایه خویش می‌خواهد مانند یمنی‌ها لنگ به دور کمر و پابرنه به جنگ استکبار جهانی بروند تا دولت بتواند هر چه بیشتر منابع ثروت همگانی را «مردمی‌سازی» کرده و بین اعوان و انصار خویش و همان جامعه مدنی چی‌های سینه‌چاک اسرائیل پخش کند. این جمهوری آنچنان در بازتولید گسترده ذباله موفق بود که بوی تعفن ذباله‌های تولید شده کل سپهر اجتماعی-سیاسی آن را فرا گرفته است. در کمتر کشوری در دنیا اینچنین وقیحانه و بیش‌مانه می‌توان از قتل عام زن و مرد و کودک و پیر و جوان بی‌گناه دفاع و یا حتی شادمانی نمود. کشورهایی هستند که در آن‌ها دفاع از اسرائیل ارزش قلمداد می‌شود. اما حتی در آن کشورها نیز این دفاع از اسرائیل اساساً دفاع از حق موجودیت آن است و نه جنایتهای آن، که لااقل در ظاهر مورد انتقاد - حتی اگر کاملاً ملایم - قرار می‌گیرند. در سپهر سیاسی-اجتماعی ایران اما فقط از حق موجودیت اسرائیل دفاع نمی‌شود، از جنایات آن دفاع می‌شود و حتی شادمانی از انجام این جنایات نیز قباحتی ندارد.

اتخاذ رویکرد ستراتیژیک پیش از هر چیز یعنی اتخاذ رویکردی که قوام جامعه را تحکیم نموده و آن را در مقابل آسیبهای بیرونی مستحکم کند. و این قبل از هر چیز یعنی کاهش فاصله طبقاتی، از میان بردن فقر، تأمین بهداشت و آموزش همگانی و رایگان و خیلی چیزهای دیگر که قوام اجتماعی فقط می‌تواند نتیجه آن‌ها باشد و نه نتیجه موعظه‌های واعظان کذاب. حیات اجتماعی جمهوری اسلامی امروز یعنی باز تولید گسترده‌تر آن موریانه‌ها و با وجود این موریانه‌ها نیز اتخاذ رویکرد ستراتیژیک می‌تواند اتفاقاً به شکستی سنگین‌تر منجر شود. اگر عملیات حماس در ۷ اکتوبر بودن یا نبودن را به مسأله اسرائیل تبدیل کرد، حمله اسرائیل به کنسولگری در ۱۳ فروردین-حمل- می‌تواند به همان ترتیب بودن یا نبودن را به مسأله جمهوری اسلامی تبدیل کند. می‌تواند یک بار دیگر در نیروی اجتماعی بلوای زن زندگی آزادی و متحدان مسلح آن در بلوچستان و کردستان و چه بسا آذربایجان، امید به دستیابی به تغییر را زنده کرده و آن‌ها را برای نبرد نهائی به میدان بکشانند.

پیکر ضعیف، ویروس‌ها و باکتری‌ها را فعال می‌کند و جمهوری اسلامی نیز پیکر جامعه ایران را به اندازه‌ای ضعیف کرده است که در صورت قرار گرفتن در معرض هوای سرد و سخت می‌تواند به سرعت توان مقاومت خود را در برابر ویروس‌ها و باکتری‌ها از دست دهد. و این یعنی این که جمهوری اسلامی برای پیروزی در نبرد با اسرائیل نمی‌تواند به اتخاذ رویکردی ستراتیژیک بسنده کند. رویکردی از نوع رویکرد روسیه در قبال ترکیه پس از سرنگون کردن هواپیمای جنگی این کشور توسط هواپیماهای ترکیه در جریان جنگ سوریه. روسیه تلافی نکرد، بلکه با اعمال تحریم بر ترکیه وارد معادله‌ای از موضع قدرت شد که سرانجام نیز با عذرخواهی رسمی ترکیه و تغییراتی دیگر به نفع روسیه خاتمه یافت. جمهوری اسلامی ایران نمی‌تواند از چنین موضع قدرتی وارد شود. حتی نمی‌تواند با ضرباتی

از نوع حملات به اقلیم کردستان عراق و یا اردوگاههایی در پاکستان پاسخ حمله اسرائیل را بدهد. همه آن‌ها نشانه‌های ضعف آن تلقی شده و حقیقتاً نیز موقعیت آن را تضعیف و دشمنان آن را جری‌تر خواهند نمود.

بر این اساس یک راه بیشتر باقی نمی‌ماند. «سیلی سخت» فقط می‌تواند یا حمله به اهدافی در داخل اسرائیل باشد که به اندازه کافی از وزن و تأثیری همسنگ ضربه اسرائیل برخوردار باشد و یا اگر هم حمله به اهدافی در خارج از اسرائیل، در این صورت چنان اهدافی که تعرض به آن‌ها با توجه به در میان کشیده شدن احتمالی کشوری ثالث، چشم اندازهای ژئوپلیتیکی ایران در رابطه با چین و روسیه و بریکس را به مخاطره نیندازد. و روشن است که همه این‌ها نیز هم به معنای تشدید تنش در درون خود نظام جمهوری اسلامی خواهد بود و هم چشم اندازهای رابطه با اروپا را به مخاطره خواهد انداخت که در درون جمهوری اسلامی نیز از لابی نیرومندی تا سطح رهبری نظام برخوردار است. علاوه بر همه این‌ها و شاید مهم‌تر از همه، این پرسش هم باقی می‌ماند که واکنش غرب و به ویژه امریکا به یک عملیات تلافی جویانه ایران چه خواهد بود؟ این که امریکا و غرب در نتیجه وقایع اوکراین در موقعیتی ضعیف قرار دارند، منطقاً می‌تواند به واکنشی انفعالی در میان آن‌ها منجر شود. اما به همین ترتیب و شاید هم بیشتر می‌تواند به واکنش شدیدتر آنان منجر شده و تشدید وخامت اوضاع در خاورمیانه را به دنبال داشته باشد. آنچه این را محتمل‌تر نیز می‌کند این واقعیت است که دینامیسم جدالهای زنجیره‌ای معاصر، لااقل در اوکراین و خاورمیانه، به آن سطحی گسترش یافته‌اند که امکان دستیابی به راه‌های حل میانی با حفظ آرایش کنونی توازن قوا را غیر ممکن کرده است. در هر دو مورد، اکنون جدال فقط می‌تواند برد و باخت داشته باشد و نه هیچ حالت دیگری از برد یا باخت نسبی برای طرفین. یا همه چیز یا هیچ. با واکنش احتمالی ایران به حمله اسرائیل، خاورمیانه نیز بلاواسطه به عرصه دیگری از این جدال بین‌المللی فراگیر تبدیل خواهد شد و مسأله فلسطین نیز عملاً در موقعیت زیر مجموعه‌ای از آن تحول بزرگتر قرار خواهد گرفت.

هر چه باشد، منطقه آبستن حوادثی سنگین است و بیش از هر چیز این شرم آور است که در کل منطقه حتی یک عامل دولتی نیز وجود ندارد که پوزۀ اسرائیل صهیونیست را به خاک بمالد. شرم آور است که جمهوری اسلامی جامعه ایران را به چنین قهقرائی سوق داده است که دفاع از کودک کشی و جنایت علیه بشریت در آن عملاً عادیسازی شده است.

۱۶ فروردین-حمل-۱۴۰۳

۴ اپریل ۲۰۲۴